**قدر اصحاب رسول الله**ص **را بدانید**

**پنج سوال و جواب در مورد صحابه**

**از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله**

**این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**

**www.aqeedeh.com**

|  |  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **آدرس ايميل:** |  | **book@aqeedeh.com** | | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv | | |  | | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  www.shabnam.cc  www.sadaislam.com | |
|  | | | | | | |
|  | | | |  | |  |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[مراتب و درجات اصحاب رسول الله**ص** 3](#_Toc420875451)

[خصوصیات ویژه و ممتاز ابوبكر صديق**س** 7](#_Toc420875452)

[اسلام عمرو بن عاص و جريان نفاق 9](#_Toc420875453)

[آيا ابوبكر و عمر منافقی را در كار حكومتی بكار گماشتند؟ 11](#_Toc420875454)

[آيا گناه، اعمال خوب را نابود و ايمان را زايل می‌گرداند؟ 15](#_Toc420875455)

[اهل سنت به عصمت غير انبياء قائل نيستند 19](#_Toc420875456)

[اجتهاد 21](#_Toc420875457)

[ظهور گروه‌های افراطی در خلافت علی و ارشادات رسول اكرم**ص** 23](#_Toc420875458)

[جواب سؤال دوم: 26](#_Toc420875459)

[آيا معاويه ادعای خلافت داشته است؟ 27](#_Toc420875460)

[حديث عمار 29](#_Toc420875461)

[جواب سؤال سوم: 29](#_Toc420875462)

[تقسيم‌بندی مربوط به اهل بغی 31](#_Toc420875463)

[آيا با قاتل عمار بايد جنگيد؟ 35](#_Toc420875464)

[عقيدۀ قاعدين در جنگ و همراهی نكردنشان با گروه‌های متخاصم 36](#_Toc420875465)

[جواب سؤال چهارم: 37](#_Toc420875466)

[جواب سؤال پنجم: 37](#_Toc420875467)

بسم الله الرحمن الرحيم

سؤال: کسی که معاویه را لعن می‌کند، وظيفه ما در مقابل وی چه می‌باشد؟ آيا پيامبرص فرموده است: هرگاه دو خليفه باهم جنگيدند، يکی از آنها ملعون است؟ «إذا اقتتل خليفتان فأحدهما ملعونٌ» آيا عمار را لشکر باغی به قتل رسانده و قاتل آن نيز لشکر معاویه بوده است؟ آيا حجاج بن یوسف شخص شريفی از اهل بیت را کشته است؟

جواب: الحمد لله. ائمه در این مورد اتفاق دارند که اگر کسی، یک نفر از اصحاب رسول اللهص، همچون معاویه پسر ابوسفیان، عمرو بن عاص و امثال آنها و یا افضل‌تر از ایشان، همانند ابو موسی اشعری و ابو هریره و همچنین کسانیکه فضیلتشان بیشتر است، مانند طلحه، زبیر، عثمان، علی بن ابی طالب یا ابوبکر صدیق و عمار و یا عایشه ام المؤمنین و دیگر اصحاب رسول اللهص را مورد طعن قرار دهد، مستحق شدیدترین مجازات می‌باشد. علماء نزاعشان بر این است که آیا چنین فردی کشته شود یا به کمتر از قتل مورد عقوبت قرار گیرد؟ چنانکه در جای دیگر آن را به صورت گسترده‌تری شرح داده ایم. در صحیحین از ابو سعید خدریس روایت شده که رسول اللهص فرمودند: «لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابِى فَوَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلاَ نَصِيفَهُ»[[1]](#footnote-1). «به اصحاب من ناسزا مگویید، سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند به یک مد(مشت) یا نصف آن مقدار که اصحاب من انفاق کرده‌اند، نمی‌رسد». و این در حالی است که لعنت کردن از ناسزاگویی مهمتر است. چنانکه در صحیح بخاری آمده است که رسول اللهص فرمود: «لَعْنُ الْمُؤْمِنِ كَقَتْلِهِ»[[2]](#footnote-2). «لعن مؤمن چون کشتن اوست».

مراتب و درجات اصحاب رسول الله**ص**

اصحاب رسول اللهص برگزیدۀ مؤمنان هستند چنانکه در حدیث صحیح ثابت است که فرمود: «خَيْرُ أُمَّتِى الْقَرْنُ الَّذِينَ بُعِثْتُ فِيهِمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»[[3]](#footnote-3). «بهترین‌های امت من در دوره‌ای قرار دارند که من در آن مبعوث شده‌ام، سپس کسانی که به دنبال آنها می‌آیند و بعد از ایشان کسانی دیگر که به دنبال آنها خواهند آمد». بهترین افراد در تمام زمانها، دوران اصحاب، تابعین و تابع تابعین می‌باشد. هرکس پیامبر را دیده و در همان حال به او ایمان داشته است، به همان اندازۀ مصاحبت، از رتبۀ صحابی بودن برخوردار است. چنانکه در حدیث صحیح از رسول اللهص ثابت است که فرموده: «يَغْزُو فِئَامٌ مِنَ النَّاسِ فَيُقَالُ لَهُمْ فِيكُمْ مَنْ رَأَى رَسُولَ اللَّهِص فَيَقُولُونَ: نَعَمْ. فَيُفْتَحُ لَهُمْ ثُمَّ يَغْزُو فِئَامٌ مِنَ النَّاسِ فَيُقَالُ لَهُمْ فِيكُمْ مَنْ رَأَى مَنْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِص فَيَقُولُونَ نَعَمْ. فَيُفْتَحُ لَهُمْ ثُمَّ يَغْزُو فِئَامٌ مِنَ النَّاسِ فَيُقَالُ لَهُمْ هَلْ فِيكُمْ مَنْ رَأَى مَنْ صَحِبَ مَنْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِص فَيَقُولُونَ نَعَمْ. فَيُفْتَحُ لَهُمْ»[[4]](#footnote-4). «لشکر مؤمنان جهاد می‌کند. به آنها گفته می‌شود: آیا در میان شما کسی هست که رسول اللهص را دیده باشد؟ جواب می‌دهند: بله. سپس فاتح خواهند شد. بعد لشکر مؤمنان به جهاد می‌پردازد. گفته می‌شود: آیا در میان شما کسی هست که صحابی رسول اللهص را دیده باشد؟ جواب می‌دهند: آری. پس دو باره پیروز خواهند شد. بعد لشکر مؤمنان به جهاد می‌پردازد. گفته می‌شود: آیا در میان شما کسی هست که دیده باشد کسی را که، او صحابی رسول را دیده است؟ جواب می‌دهند: آری. پس پیروز خواهند شد». بنابراین ضمن اینکه حکم را به صحابی بودن نسبت داده است به دیدار و رؤیت نیز منوط کرده است. از آنجا که لفظ صحابی، لفظی است که در آن عموم و خصوص وجود دارد، به همان خاطر افراد در یک مرتبه از صحابی بودن قرار ندارند. مرتبه‌ای که عشره مبشره واجد آنند، دیگران فاقد آن مرتبۀ صحابی بوده‌اند. چنانکه در جریان ناراحتی و نزاعی که میان خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف پیش آمد. رسول اللهص خطاب به خالد فرمود: «يَا خَالدُ لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابِى فَوَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلاَ نَصِيفَهُ»[[5]](#footnote-5). «ای خالد به اصحاب من ناسزا مگویید، سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند به یک مد (مشت) یا نصف آن مقدار که اصحاب من انفاق کرده‌اند، نمی‌رسد». چون عبدالرحمن بن عوف و امثال ایشان از جمله کسانی هستند که در آغاز بر دیگران سبقت جستند و از جملۀ افرادی هستند که قبل از فتح حدیبیه انفاق کرده اند؛ خالد بن ولید و افرادی چون او، بعد از فتح حدیبیه تسلیم شدند، ایمان آوردند، انفاق کردند و جهاد نمودند. بنابراین در یک درجه نیستند. همچنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ [الحدید: 10]. «کسانی از شما که پیش از فتح از اموال خود بخشیده‌اند و در راه خدا جنگیده‌اند، با دیگران برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح بذل و بخشش نموده و جنگیده‌اند. و خداوند به همه وعده نیکو داده است». منظور از فتح، صلح حدیبیه است که رسول اللهص زیر درختی در همان محل با اصحابش پیمان بست و آنها که با رسول اللهص در آن مکان بیعت کردند بیش از 1400 نفر بودند و همان‌ها فاتحان خیبر شدند. در حدیث صحیح آمده است که پیامبر فرمود: «لاَ يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»[[6]](#footnote-6). «هیچکدام از آنهایی که در زیر آن درخت بیعت کردند وارد جهنم نمی‌شوند». سوره فتح که این آیه در آن قرار دارد قبل از فتح مکه حتی قبل از اینکه رسول الله‌ص حج عمره را به جای آورد، نازل شده است و حال آنکه رسول اللهص با اصحابش در صلح حدیبیه که سال ششم هجری بود زیر آن درخت بیعت بستند و درآن سال صلح مشهور به صلح حدیبیه را با مشرکین منعقد نمودند، که به واسطۀ آن صلح، فتوحاتی که جز الله نمی‌دانست برای مسلمین پیش آمد، علیرغم اینکه جمعی از مسلمین نسبت به آن صلح، کراهت داشتند و به عاقبت پسندیدۀ آن واقف نبودند تا جایی که سهیل بن حنیف می‌گوید: ای مردم آرای خویش را مورد اتهام قرار دهید، در روز حدیبیه با مشرکین قرارداد صلح امضاء شد ابوجندل را دیدم که به مسلمین پناه آورد[[7]](#footnote-7). اگر می‌توانستم در آن روز امر رسول اللهص را قبول نکنم، رد می‌کردم. که این جریان را بخاری و دیگران روایت کرده‌اند. در سال بعد از صلح حدیبیه رسول اکرمص همراه مؤمنانی که با او خارج شده بودند، برای حج عمره وارد مکه گردیدند. در آن هنگام اهل مکه با مشرکان بودند. در سال هشتم، در ماه رمضان مکه فتح شد و حال آنکه در سورۀ فتح، الله تعالی می‌فرماید: ﴿لَتَدۡخُلُنَّ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ إِن شَآءَ ٱللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمۡ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَۖ فَعَلِمَ مَا لَمۡ تَعۡلَمُواْ فَجَعَلَ مِن دُونِ ذَٰلِكَ فَتۡحٗا قَرِيبًا ٢٧﴾ [الفتح: 27]. «به خواست خدا همۀ شما در امن و امان و سرتراشیده، مو کوتاه کرده و بدون ترس، داخل مسجد الحرام خواهید شد. ولی خداوند چیزهایی را می‌دانست که شما نمی‌دانستید. و به همین جهت فتح نزدیکی (که صلح حدیبیه است) را پیش آورد».

سورۀ فتح به آنها وعده می‌دهد که با حالت امن وارد مکه می‌شوند و وعده اش را در سال بعد تحقق بخشید و در این مورد آیۀ 194 سورۀ بقره نازل گردید که می‌فرماید: ﴿ٱلشَّهۡرُ ٱلۡحَرَامُ بِٱلشَّهۡرِ ٱلۡحَرَامِ وَٱلۡحُرُمَٰتُ قِصَاصٞۚ﴾ [البقرة: 194]. «ماه حرام در مقابل ماه حرام است و مقدسات دارای قصاص است». این‌ها همگی قبل از فتح مکه بود، بنابراین کسی که خیال کند سوره فتح بعد از فتح مکه نازل شده است، دچار اشتباه آشکاری گشته است. در هر حال هدف این است که آنهایی که قبل از فتح مصاحب و همدم پیامبر بودند استحقاق فضیلت بیشتری دارند تا جایی که به خالد بن ولید فرمود: «لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابِى». چون آنها قبل از اینکه خالد و امثال او صحابه شوند، اصحاب رسول اللهص بودند.

خصوصیات ویژه و ممتاز ابوبكر صديق**س**

از آنجا که ابوبکر صدیق در مزیت ویژه‌ای از صحابه بودن قرار دارد که او را در بین تمام آنها خصوصیت خاصی بخشیده است. در حدیث صحیحی که بخاری از ابی درداء روایت کرده، آمده است: یکبار بین ابوبکر و عمرب سخنی رد و بدل شد که موجب رنجش عمر گردید. ابوبکر از عمر خواست برایش طلب بخشش کند و او را عفو نماید، اما عمر امتناع کرد. ابوبکر به خدمت رسول اللهص رسید و جریان را برایش بازگو نمود. پس از این جریان عمر پشیمان شد و به دنبال او به راه افتاد. او را در خانه نیافت؛ گفتند: هم اکنون نزد رسول اللهص است. هنگامی که به حضور رسید، رسول اللهص او را گرفت و به خاطر ابوبکر از او خشمگین گشت و گفت: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّى قُلْتُ: إِنِّى رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ، وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقْتَ فهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُو لِى صَاحِبِى؟ فهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُو لِى صَاحِبِى؟! فَمَا أُوذِىَ بَعْدَهَا». «ای مردم، من پیش شما آمدم و گفتم: من فرستاده الله به سوی شما هستم، گفتید: دروغ می‌گویی. اما ابوبکر گفت: راست گفتی. آیا شما دوست مرا ترک می‌کنید؟! آیا شما دوست مرا ترک می‌کنید؟! پس بعد از آن دیگر اذیت نشد».

در اینجا صحابی بودن را خاص ابوبکر نموده است، چنانکه قرآن خاص او قرار داده است که این رتبه صحابی بودن را دیگران ندارند. ﴿ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ﴾ [التوبة: 40]. «در حالیکه (دو نفر بیش نبودند و) او دومین نفر بود (و تنها یک نفر به همراه داشت که رفیق دلسوزش ابوبکر بود) هنگامی که آن دو در غار (ثور جای گزیدند و در آن سه روز) ماندند (ابوبکر ترسید که از سوی قریشیان به جان پیامبر گزندی رسد) در این هنگام پیامبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور خدا با ماست». و در صحیحین از ابو سعیدس روایت است که رسول اللهص فرمود: «إِنَّ اللَّهَ خَيَّرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ فَاخْتَارَ ذَلِكَ الْعَبْدُ مَا عِنْدَ اللَّهِ، فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ: بَلْ نَفْدِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَمْوَالِنَا وَأَنْفُسِنَا» «الله تعالی بنده‌ای را در بین زندگی دنیا و حیات اخروی مخیر کرد اما او آنچه را نزد الله است، برگزید. بعد از این فرمایش رسول اللهص، ابوبکر گریست و در همان حال می‌فرمود: جان و مالمان فدای تو باد». در ادامه ابو سعید می‌فرماید: از این فرموده رسول اللهص، مردم تعجب کردند که الله بنده‌ای را در بین دنیا و آخرت مخیر کرد در حالی که ابوبکر از ما آگاه‌تر بود و مقصود رسول اللهص را فهمید که آن انتخابگر، رسول اللهص است. و باز رسول اللهص فرمودند: «إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَىَّ فِى مَالِهِ وَصُحْبَتِهِ أَبُو بَكْرٍ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلاً لاَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلاً وَلَكِنْ أَخِى وَصَاحِبِى، لاَ تُبْقَيَنَّ فِى الْمَسْجِدِ خَوْخَةٌ إِلاَّ خَوْخَةَ أَبِى بَكْرٍ» «در بین مردم از مصاحبت و دست و زبان ابوبکر بیشتر از همه احساس امنیت می‌کنم و اگر می‌شد من [از اهل زمین] خلیلی را برگزینم ابوبکر را خلیل خود می‌نمودم اما او برادر و صحابه من است؛ هر دری به مسجد باز می‌شود را ببندید تنها درِ ابوبکر را باز بگذارید». و این احادیث به اتفاق دانشمندان عالم به گفتار، کردار و احوال رسول اللهص، از صحیح‌ترین احادیثند. هدف این است که در لفظ صحابی بودن عموم و خصوص نهفته است. صحابی، به صورت عام، شامل تمام کسانی است که در حال ایمان، رسول اللهص را دیده باشد و فرق نمی‌کند یکسال، یا یکماه و یا ساعتی بوده باشد.

اسلام عمرو بن عاص و جريان نفاق

معاویه، عمرو بن عاص و امثال ایشان مؤمنین هستند. هیچ فردی از سلف صالح، آنها را متهم به نفاق ننموده است. در صحیح مسلم آمده است: آن هنگام که عمرو بن عاص به خدمت رسول اللهص رسید شرط بیعتش را این قرار داد: «عَلَى أَنْ يُغْفَرَ لِى مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِى» [هر گناهی تا کنون کرده‌ام بخشیده شود]. رسول اللهص به او فرمود: «فَقَالَ يَا عُمَرُو: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الإِسْلاَمَ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ» «ای عمرو آیا نمی‌دانی که اسلام آنچه را قبل از خودش باشد، محو می‌کند». «ومعلوم أن الإسلام الهادم هو إسلام المؤمنين، لا إسلام المنافقين [و معلوم است که اسلام نابودکنندۀ گناهان اهل ایمان است نه اسلام‌آوردن منافقین]. همچنین عمرو بن عاص و امثال وی از جمله کسانی بودند که به میل و رغبت خویش اسلام را پذیرفتند. در بین مهاجرین منافق وجود نداشت؛ بلکه نفاق در بین بعضی از افراد انصار موجود بود. علتش این بود که انصار اهل مدینه بودند، هنگامی که اشراف و بزرگان قبایل و اکثریت مردم مسلمان شدند بعضی به قصد نفاق و به علت محتاج بودن در زندگی با مسلمانان و ظهور قدرت اسلام، در بین ملتشان اظهار اسلام کردند. اما اهل مکه اشراف، بزرگان و اکثریت مردم کافر بودند و به جز آنهایی که در ظاهر و باطن مؤمن بودند، هیچ فردی دیگری اظهار ایمان ننمود. چون هرکس ایمانش را آشکار می‌کرد مورد اذیت و آزار مشرکان قرار می‌گرفت. پس آن هنگام که رسول اللهص به مدینه هجرت نمود اکثریت مؤمنان با او هجرت کردند و مشرکان مانع هجرت بعضی از آنها شدند، چنانکه مردانی از بنی مخزوم، ولید پسر مغیره، برادر پدر و مادری خالد و برادر مادری ابوجهل را از هجرت ممانعت کردند، به همین مناسبت پیامبرص برای این دسته قنوت می‌خواند و در قنوتش می‌فرمود: «اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ وَسَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» «بار الها ولید پسر ولید و سلمه پسر هشام و بقیۀ مستضعفین از مؤمنین را نجات بده». «اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ، وَاجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسِنِى يُوسُفَ» «بار الها سختگیریت را بر قبیله مضر بیفزای و آنها را دچار قحطی و خشکسالی گردان چون سالهایی که بر مردم مصر در زمان یوسف÷ گذشت».

مهاجرین از اول تا آخر کارشان، فردی یافت نمی‌شود که متهم به نفاق باشد بلکه همۀ آنها مؤمن هستند و شهادت به ایمانشان داده شده است و لعن مؤمن چون کشتن اوست.

آيا ابوبكر و عمر منافقی را در كار حكومتی بكار گماشتند؟

اما معاویه پسر ابوسفیان و امثال او از آزادشدگانی هستند که بعد از فتح مکه مسلمان شدند و عکرمه پسر ابوجهل، حارث پسر هشام، سهیل پسر عمرو، صفوان پسر امیه، ابوسفیان پسر حارث نوه عبدالمطلب و کسانی غیر از آنها که به اتفاق مسلمین، مسلمان شدنشان بسیار عالی بود از آن جمله‌اند. که بعد از آن احدی از آنها متهم به نفاق نگردید.

رسول اللهص مأموریت کتابت وحی را به معاویه پسر ابوسفیان داد و در موردش فرمود: «اللَّهُمَّ عَلِّمْهُ الْكِتَابَ وَالْحِسَابَ وقِهِ العَذَابَ» «بار الها به او کتاب و حساب بیاموز و از عذاب محفوظش بدار». یزید پسر ابوسفیان برادر معاویه از او بهتر و افضلتر می‌باشد. او یکی از فرماندهانی است که ابوبکر صدیقس در جریان فتح شام به کار گمارد و او را به وصیتی معروف سفارش نمود. ابوبکر راه می‌رفت و یزید سوار بر اسب بود. در آن حال گفت: ای خلیفۀ رسول خدا یا تو نیز سوار می‌شوی و یا من هم پیاده می‌گردم. ابوبکر فرمود: نه من سوار می‌شوم و نه تو پیاده می‌گردی بلکه من می‌خواهم با برداشتن گام‌هایی در راه خدا، مأجور گردم. عمرو بن عاص یکی دیگر از فرماندهان و سومی شرجبیل پسر حسنه و چهارمی که سمت فرماندهی کل را هم داشت خالد بن ولید بود که عمرس او را عزل و فرماندهی را به ابوعبیده عامر پسر جراح سپرد، همان کسی که در حدیث صحیح از پیامبر روایت شده که او امین این امت است. شام به فرماندهی او و عراق نیز به فرماندهی سعد پسر وقاص فتح گردید.

هنگامیکه در خلافت عمر، یزید پسر ابوسفیان وفات نمود، برادرش، معاویه را به جای او به کار گمارد. عمر پسر خطابس تیزبین‌ترین مردم و آگاهترین آنها به احوال مردمان و پایدارترین و عالمترینشان به حق بود تا جایی که علی بن ابی طالبس در موردش می‌فرمود: ما همواره می‌گفتیم که گویا اطمینان و آرامش بر زبان عمر جاری گشته است. و رسول اللهص در موردش فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ضَرَبَ بِالْحَقِّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ» «همانا الله جل جلاله حق را بر قلب و زبان عمر جاری کرده است».

عبدالله بن عمر می‌گوید: نشنیده ام که عمر بگوید: نظر من بدانگونه است جز اینکه به همانگونه که نظر داده بود حاصل می‌گشت. رسول اللهص به او فرمود: «مَا لَقِيَكَ الشَّيْطَانُ سَالِكًا فَجًّا إِلاَّ سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ» «نشده که شیطان تو را در حین عبور از گذری ببیند جز اینکه برای عبور خویش گذرگاهی دیگر برگزیند». نه ابوبکر و نه عمر هیچ وقت منافقی را بر امور مردم به کار نگماردند و هیچکدام از آن دو اقوام و نزدیکان خویش را برای امورات مردمی استفاده نکردند و هرگز در راه خدا لومۀ لومه کنندگان نتوانست آنها را باز دارد، بلکه هنگامی که با اهل ارتداد جنگیدند و آنها را به اسلام برگرداندند، آنها را از سوار اسب و حمل سلاح بازداشتند تا اینکه صحت توبه آنها آشکار گردد. عمرس به سعد بن وقاص که امیر عراق بود فرمود: هیچکدام از آنها را به سرپرستی امورات مردم مگمار و در امورات جنگی با آنها مشورت مکن. در حالیکه در بین آنها فرماندهان بزرگی چون طلیعه اسدی، اقرع بن حابس، عیینه بن حصن، اشعث بن قیس کندی و امثال آنها بودند ولی چون ابوبکر و عمرب از ایشان به خاطر نفاق بیمناک بودند، امورات مسلمین را به آنها واگذار نکردند. اگر عمرو بن عاص و معاویه بن ابوسفیان و امثال آنها از جمله کسانی بودند که از نفاقشان می‌ترسیدند، ولایت امور مسلمین را به آنها نمی‌سپردند. جدای از این عمرو بن عاص کسی بود که نبی اکرمص در غزوه ذات السلاسل فرماندهی را به وی سپرد، و پیامبر هرگز منافقی را بر مسلمین به کار نمی‌گمارد. رسول اللهص ابوسفیان بن حرب پدر معاویه را بر نجران به کار گمارد و این امر هنگام وفات رسول اللهص نیز بردوام بود. آری رسول اللهص وفات یافت در حالیکه ابوسفیان نائب او بود و حال آنکه جملگی مؤمنان اتفاق دارند که اسلام معاویه از اسلام پدرش بهتر بود. پس چگونه ممکن است این‌ها منافق باشند در حالیکه رسول اللهص در امور مربوط به مسلمانان در علم و عمل به آنها اطمینان و اعتماد نماید؟!

معلوم است که معاویه و عمرو بن عاص و غیر آنها در بینشان فتنه‌هایی واقع گشته است اما علی رغم این مسائل هیچکدام از دوستان و هیچکدام از دشمنانشان چه آنها که در حال جنگ بودند و چه آنها که در بینشان جنگ حاکم نبود، آنها را متهم به دروغ بستن به رسول اللهص نکرده‌اند. بلکه همه دانشمندان اسلامی از صحابه و تابعین و بعد از آنها نیز بر راستگویی و صداقت‌شان نسبت به رسول اللهص اتفاق دارند. و در روایت و اخبار رسول اللهص از آنها امین هستند، در حالیکه اگر منافق چیزی را از رسول اللهص نقل کند قابل اعتماد نیست؛ بلکه کذاب است و بر رسول اللهص دروغ بسته است. حال که مؤمن هستند و الله و رسولش را دوست دارند، هرکس آنها را لعن کند، الله و رسولش را معصیت و نافرمانی کرده است.

آيا گناه، اعمال خوب را نابود و ايمان را زايل می‌گرداند؟

در صحیح بخاری ثبت است که معنایش بدین گونه است: «مردی لقبش الاغ بود، این مرد شرابخوار بود و هر وقت شراب می‌خورد او را به حضور رسول اللهص می‌آوردند و حد شرابخوار را بر او جاری می‌کردند، یکبار که او را به حضورش آوردند، نفری از حاضرین گفت: خدا او را لعنت کند چقدر او را به حضور رسول اللهص می‌آورند؟ رسول اللهص فرمود: «لا تَلْعَنُوهُ، فَإِنَّهُ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» «او را لعن مکنید چون الله و رسولش را دوست دارد». و این امر وظیفه هر مؤمنی است. و اگر کسی الله و رسولش را دوست نداشته باشد، مؤمن نیست. هرچند در اصل ایمان و آنچه داخل در ایمان است دوستی و محبت الله و رسولش در دل افراد با هم متفاوت است، و همین امر موجب تفاوت در رتبه ایمان می‌گردد. با این حال می‌بینیم که رسول اللهص شراب، سازندۀ آن، آنکه برایش ساخته می‌شود، کسی که آن را می‌خورد، آنکه شراب را در مجلس می‌گرداند، آنکه حامل شراب است، آنکه برایش حمل می‌کند و آنکه بهایش را می‌ستاند همگی را به عام، لعن فرموده است در حالیکه از لعن این فرد معین، نهی می‌نماید. علت آن واضح است چون لعنت از باب تهدید است و به عموم آن حکم می‌شود اما در مورد شخص معین چه بسا به واسطۀ توبۀ صحیح یا حسنات محو کنندۀ گناه و مصائب و گرفتاری‌هایی که کفارۀ گناهانند و یا شفاعتی که مورد قبول رب عالمیان قرار گیرد یا اسباب دیگری که ضررش عذاب را از گناهکار دور می‌کند، تهدید ناشی از لعنت از آن فرد معین رفع گردد و این در مورد شخصی است که گناهش محقق است.

در همین رابطه حاطب بن ابی بلتعه را می‌بینیم که مرتکب آن عمل ناشایست گردید و در حق فرمانده و صاحب امرش بدی کرد چنانکه در صحیح ثابت است که غلامش گفت: «يا رَسُولَ اللهِ، لَيَدْخُلُ حاطِبُ بنُ أَبِي بِلْتَعَةُ النَّارَ» «ای رسول خدا حاطب به آتش در خواهد افتاد». رسول اللهص فرمود: «كَذَبْتَ، إِنَّهُ شَهِدَ بَدْرًا وْالْحُدَيْبِيَةَ» «دروغ می‌گویی. او در غزوه بدر و حدیبیه حضور داشت».

در صحیح آمده است که علی بن ابی طالبس می‌گوید: رسول اللهص او و زبیر بن عوام را فرستاد و به آن دو گفت: به باغچه خوخ خواهی رفت که ظعینه (نام زنی بود) در آنجاست و حامل نامه ای است. علی می‌گوید: به راه افتادیم و اسبان را به سختی می‌راندیم تا به ظعینه رسیدیم. گفتیم: نامه کجاست؟ گفت: نامه‌ای ندارم. به او گفتیم: یا نامه را تحویل می‌دهی یا لباس‌هایت را در می‌آوریم. نامه را که در زیر موهای سرش پنهان کرده بود، خارج کرد، ما آن را خدمت رسول اللهص آوردیم. آن نوشته‌ای بود که حاطب برای بعضی از مشرکان در مکه نوشته بود و آنها را از بعضی امورات پیامبرص آگاه کرده بود. پیامبرص فرمود: ای حاطب این چیست؟ جواب داد، والله یا رسول اللهص این کار را به خاطر ارتداد از دینم انجام نداده‌ام و به خاطر رضایت به کفر بعد از اسلام نبوده است، بلکه من در بین قریش مردی بی‌کس و کارم و آن را به خاطر خودم انجام نداده‌ام. بقیه مسلمین دارای فامیل‌ها و کسانی از خویشاوندان هستند که خانواده‌هایشان را در مکه حمایت می‌کنند و با این کار خواستم در بین مشرکین حامیانی بیابم که اهل بیتم را حمایت کنند، و در عبارتی بدین صورت آمده که دانستم که این کار من به تو ضرر نمی‌رساند؛ چون الله، رسولش و مؤمنان را یاری می‌دهد، در آن وقت عمر گفت: مرا رها کن تا گردن این منافق را بزنم. رسول اللهص فرمود: «إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا، وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَكُونَ قَدِ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ» «او در بدر حاضر بود و تو چه می‌دانی الله تعالی خود آگاه به احوال اهل بدر است که در موردشان فرمود: هر چه می‌خواهید انجام دهید که من از شما در گذشته و شما را بخشیدم». این گناه بزرگ را خداوند به سبب حضور در بدر به او بخشید. و این دلیل است که الله تعالی به سبب حسنات بزرگ، گناهان بزرگ را می‌بخشد و همه مؤمنان به وعد و تهدیدات الله ایمان دارند. چنانکه رسول الله ص می‌فرماید: «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلامِهِ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ»[[8]](#footnote-8). «کسی که آخرین کلامش در دنیا لا إله إلا الله باشد داخل بهشت می‌شود». و امثال اینگونه وعده ها بدین صورت است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلۡيَتَٰمَىٰ ظُلۡمًا إِنَّمَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ نَارٗاۖ وَسَيَصۡلَوۡنَ سَعِيرٗا ١٠﴾ [النساء: 10]. «بى‌گمان آنان که اموال یتیمان را از روى ستم مى‏خورند، جز این نیست که در شکمشان آتش [فرو مى‏برند و] مى‏خورند، و به آتشى برافروخته، در آیند». ﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ٨﴾ [الزلزلة: 7- 8]. «هرکس به اندازه یک ذره خیری انجام دهد، آن را خواهد دید و هرکس به اندازه یک ذره شری انجام دهد به سزایش خواهد رسید». هنگامی که انسان بدی‌ها و نیکی‌هایش جمع می‌گردد، هرچند به خاطر بدی‌هایش استحقاق عقاب و سزا را دارد لکن الله تعالی به خاطر حسناتش او را ثواب می‌دهد و خوبی‌های مؤمن به خاطر آنچه که از وی صادر می‌شود، باطل نمی‌گردد. تنها خوارج عقیده دارند که خوبی‌های انسان به واسطۀ ارتکاب گناهان کبیره نابود می‌گردد. و معتزله معتقدند که انسان با ارتکاب گناهان کبیره جاودانه در آتش می‌ماند و به واسطۀ شفاعت یا چیز دیگر از آتش خارج نمی‌گردد و مرتکب گناه کبیره چیزی از ایمان برایش باقی نمی‌ماند و با انجام آن از مرتبۀ ایمان خارج می‌گردد.

این گفته‌ها نظراتی فاسد و مخالف کتاب الله، سنت متواتر و اجماع صحابه می‌باشند.

اهل سنت به عصمت غير انبياء قائل نيستند

اهل سنت و جماعت و ائمه دین معتقدند که هیچیک از صحابه، یا نزدیکان پیامبرص، یا سبقت‌جویندگان در دین و یا بقیۀ مؤمنان معصوم نیستند. بلکه معتقدند که جایز است گناه از آنها صادر شود و الله تعالی به واسطه توبه، گناهانشان را می‌بخشد و درجاتشان را بالا می‌برد و به واسطۀ حسنات، گناهانشان را محو، یا به واسطۀ اسباب دیگر آنها را می‌بخشد. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ٣٣ لَهُم مَّا يَشَآءُونَ عِندَ رَبِّهِمۡۚ ذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٣٤ لِيُكَفِّرَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ أَسۡوَأَ ٱلَّذِي عَمِلُواْ وَيَجۡزِيَهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ ٱلَّذِي كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٣٥﴾ [الزمر: 33- 35]. «کسانی که حقیقت و صداقت را با خود آورده‌اند و کسانی که حقیقت و صداقت را باور داشته‌اند آنان پرهیزکارن واقعی هستند. هرچه بخواهند برایشان در پیشگاه خداوند آماده است، این پاداش پرهیزکاران است. که خداوند بدترین کارهای ایشان را می‌بخشد، و آنان را برابر نیکوترین کارهایشان پاداش عطا می‌نماید». و باز می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَبَلَغَ أَرۡبَعِينَ سَنَةٗ قَالَ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَصۡلِحۡ لِي فِي ذُرِّيَّتِيٓۖ إِنِّي تُبۡتُ إِلَيۡكَ وَإِنِّي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ١٥ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنۡهُمۡ أَحۡسَنَ مَا عَمِلُواْ وَنَتَجَاوَزُ عَن سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ فِيٓ أَصۡحَٰبِ ٱلۡجَنَّةِۖ وَعۡدَ ٱلصِّدۡقِ ٱلَّذِي كَانُواْ يُوعَدُونَ ١٦﴾ [الاحقاف: 15- 16]. «تا هنگامى که به کمال توانمندى‏اش برسد و به چهل سالگى برسد، گوید: پروردگارا، به من توفیق ده تا نعمتت را که بر من و بر پدر و مادرم ارزانى داشته‏اى سپاس گزارم و کار شایسته‏اى کنم که به آن خشنود شوى و فرزندانم را نیز براى من شایسته بدار. من به تو روى آورده‏ام و من از مسلمانانم. اینانند که نیکوترین کار [و کردار] شان را از آنان مى‏پذیریم و از بدی‌هایشان در مى‏گذریم. در [میان‏] بهشتیان خواهند بود. [طبق‏] وعده راستینى که به آنان نوید داده مى‏شد».

اجتهاد

دانشمندان دینی ما معتقدند که انبیاء الهی صلوات الله علیهم از اصرار کردن بر گناهان معصومند ولی صدیقین، شهداء و صالحین معصوم نیستند و این‌ها در مورد گناهانی است که به حقیقت تحقق می‌یابند، اما آنچه که در مورد آن اجتهاد شده باشد گاهی به هدف رسیده و گاه مرتکب خطا شده‌اند. اگر در اجتهاد به حق رسیده باشند دارای دو اجر و پاداش هستند، ولی اگر در نتیجه اجتهاد، خطا کرده باشند باز هم به خاطر اجتهادشان پاداش خواهند برد و خطایشان مشمول عفو الهی است، در حالیکه اهل ضلالت و گمراهی، خطا و گناه را ملازم هم می‌دانند. گاه در موردشان غلو و افراط می‌کنند و آنها را معصوم می‌دانند، گاه در حقشان کوتاهی و ظلم می‌نمایند و گویند: آنها به خاطر خطا، اهل بغی می‌باشند. حال آنکه اهل علم و ایمان آنها را معصوم و گناهکار نمی‌دانند.

ظهور گروه‌های افراطی در خلافت علی و ارشادات رسول اكرم**ص**

گروه‌های متعدد اهل بدعت و ضلالت از این جهت متولد گشته‌اند. گروهی سلف صالح را سب و لعن می‌کنند، چون معتقدند آنها مرتکب گناه شده‌اند و هرکس آن کارها را انجام دهد مستحق لعنت است. گاه آنها را فاسق می‌نامند یا تکفیر می‌کنند. چنانکه خوارج علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان و دوستدارانشان را سب و لعن می‌کنند و آنها را مستحق قتل و کشتار می‌دانند، در حالیکه خودشان همان کسانی هستند که رسول اللهص در موردشان فرموده است: «يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلاَتَهُ مَعَ صَلاَتِهِمْ وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لاَ يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الإِسْلاَمِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ» «هرکدم از شما نمازش را در مقایسه با نمازشان، روزه اش را در مقابل روزه ایشان و قرائتش را در برابر قرائت آنها کم می‌بیند. قرآن می‌خوانند ولی از حنجره هایشان پایین تر نمی‌رود. آنگونه که تیر از کمان خارج می‌گردد آنها نیز از اسلام خارج می‌شوند». و باز رسول اللهص می‌فرماید: «تَمْرُقُ مَارِقَةٌ عِنْدَ فُرْقَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَقْتُلُهَا أَوْلَى الطَّائِفَتَيْنِ بِالْحَقِّ»[[9]](#footnote-9). «هنگامی که تفرقه در مسلمانان پدید آید گروه خاصی از آنها جدا می‌شود آن وقت مسلمانان دو طایفه شده‌اند. بهترینشان با آنها می‌جنگد». و این همان مارقینی هستند که بر علی بن ابی طالب خروج کردند. و کسانی را که ولایت و سرپرستی او را قبول کردند، تکفیر نمودند. در آن زمان مسلمانان دو دسته شده بودند، دسته‌ای همراه علیس و دسته‌ای دیگر همراه معاویه بودند. علی و اصحابش با آن دسته جداشده از مسلمانان جنگیدند و امور به همان صورت که رسول اللهص خبر داده بود، واقع شد. در همین رابطه از رسول اللهص روایت است که به فرزندش حسن فرمود: «إِنَّ ابْنِى هَذَا سَيِّدٌ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»[[10]](#footnote-10). «این فرزند من آقا و سید است. بزودی الله تعالی به وسیله وی بین دو طائفه بزرگ از مسلمین صلح ایجاد خواهد کرد». همانگونه نیز شد. الله تعالی به واسطۀ او بین دسته علی و معاویه صلح ایجاد نمود.

رسول اللهص حسن را به واسطۀ این صلحی که به دست او ایجاد شد مدح می‌کند و او را سید می‌نامد. چون آنچه را حسن انجام داده، الله و رسولش دوست دارند و مورد رضای آنهاست. و اگر امر خلاف این بود یعنی جنگ و دعوای ایجاد شده بین مسلمین همان چیزی بود که الله تعالی و رسولش به آن فرمان داده بودند، نمی‌بایستی رسول اللهص حسن را به خاطر ترک این امر مدح می‌کرد، چون در آن وقت حسن ترک امور واجبی را که الله انجامش را دوست دارد، کرده بود و این نص صریح، به صراحت اعلام می‌دارد که آنچه حسن انجام داده قابل ستایش و مشمول رضای الله و رسولش می‌باشد. در صحیح بخاری آمده که رسول اللهص حسن را بر رانش گذاشته بود و اسامه پسر زید را نیز در آغوش داشت و فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّى أُحِبُّهُمَا فَأَحِبَّهُمَا» «بار الها من این دو نفر را دوست دارم و تو نیز دوست بدار این‌ها را». و این حدیث هم باز از جمله دلایلی است که رسول اللهص به وسیلۀ آن محبتش را در آن نسبت به حسن اظهار داشته است. حسن و اسامه در میان مردم در انجام کاری که رسول اللهص حسن را به خاطر آن مدح نمود راغبتر بودند و نسبت به آنچه رسول اللهص با آن مخالفت داشت، نفرتشان بیشتر بود. این مسئله نشان می‌دهد که از دید رسول اللهص طرفین جنگ صفین به مانند خوارج نیستند که به کشتارشان امر نماید، ولی در مورد این‌ها امر با یکی نمی‌نماید بلکه صلح ایجاد شده در بینشان را می‌ستاید و به همین دلیل نیز صحابه و ائمه در صحت جنگ با خوارج اتفاق دارند. از موضعگیری امام علی نیز پیداست که از جنگ با خوارج مسرور بود و از جمله روایت او از پیامبرص است که دستور به جنگ با آنها را می‌دهد و این چیزی است که از عملکردش هم پیداست. اما در مورد جنگ صحابه در آثار رسول اللهص روایتی از پیامبرص وجود ندارد و علی نیز نسبت به وقوع آن مسرور نبوده است، بلکه آنچه معلوم می‌باشد این است که ایشان محزون و ناراحت از انجام آن بوده است و آرزو داشته که ای‌کاش واقع نمی‌شد. رسول اللهص از بعضی تشکر کرد. و دو دسته درگیر مابین صحابه را از کفر و نفاق بری داشته و اجازه ترحم و عطوفت را نسبت به کشتگان طرفین داده است، و نمونه های دیگر نیز از این قبیل هستند که اتفاق علی و دیگران از صحابه را در مورد اینکه طرفین درگیر، مؤمن بوده‌اند، میرساند. و قرآن گواهی می‌دهد که جنگ واقع شده در بین مؤمنان، آنها را از ایمان خارج نمی‌گرداند. ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٠﴾ [الحجرات: 9- 10]. «هرگاه دو گروه از مؤمنان به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنها در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد، بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و عدالت را به کار ببرید چرا که خداوند عادلان را دوست دارد. مؤمنان برادر یکدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار دارید و از خداوند ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود». الله تعالی در این آیات با وجود جنگ و تجاوز باز هم آنها را مؤمن و برادر هم می‌داند.

جواب سؤال دوم:

حدیث مذکور که می‌گوید: «إذا اقتتل خليفتان فأحدهما ملعون» «هنگامی که دو خلیفه با هم جنگیدند یکی از آن دو ملعون است» از دروغ‌های ساخته شده است و هیچکدام از علمای حدیث آن را روایت نکرده‌اند و در هیچکدام از کتاب‌های تدوین شده در زمینۀ حدیث که مورد اعتماد است، وجود ندارد.

آيا معاويه ادعای خلافت داشته است؟

معاویه نیز ادعای خلافت نداشته است و هنگامی که با علی جنگید به این خاطر نبوده که او خلیفه است و حتی خود را مستحق آن نیز ندانسته و این امور در مورد او ثابت است. خود معاویه نیز برای کسی که این سؤال را از وی کرده این مسئله را توضیح داده است. معاویه و اصحابش جنگ را بر علی و یارانش آغاز نکرده‌اند و برتری طلبی ننموده‌اند، بلکه علیس و یارانش آن هنگام که رأیش بر این قرار گرفت، زیرا اطاعت و بیعت کردنشان با علی واجب بود؛ چون نباید مسلمین غیر از یک خلیفه داشته باشند و آنها نیز از اطاعت علی خارج و از ادای این واجب امتناع نمودند و نیز اهل شوکت و قدرتند رأیشان بر این قرار گرفت که با آنها بجنگند تا این واجب را ادا نمایند و اطاعت و جماعت حاصل آید. طرف معاویه و اصحابش بر این باور بودند که این امر بر آنها واجب نیست و اگر به این خاطر کشته شوند مظلوم بوده‌اند، چون عثمانس به اتفاق مسلمین به مظلومی کشته شد و قاتلانش نیز در لشکر علی بودند و قدرتشان نیز در آن لشکر غالب و ظاهر بود و اگر از اطاعت امتناع نکنیم بر ما ظلم می‌کنند و بر علیه ما نیز تجاوز خواهند کرد، و برای علی نیز ممکن نیست که تجاوز آنها را دفع کند، چنانکه نتوانست از عثمانس نیز دفاع نماید و بر ما واجب است که با خلیفه‌ای بیعت کنیم که انصاف را در مورد ما رعایت کند و قادر به رعایت آن هم باشد. افراد جاهلی در بین هر دو دستۀ مخالف موجود بودند که ظن و گمان بد، نسبت به علی و عثمان داشتند که الله تعالی عثمان و علی را از آن بری داشته است. ظن و گمانشان در مورد علیس این بود که دستور به قتل عثمان صادر کرده است و علیس سوگند می‌خورد در حالیکه بدون سوگند نیز علی صادق و راستگو است و حتی به کشتن عثمان هم میل نداشته است، و این مسئله بدون شک و تردید در مورد علی معلوم و صحیح است، اما این مسائل را افرادی از دوستداران و دشمنان علی شایع می‌کردند. دوستدارانش از این کار قصدشان طعنه زدن به عثمان بود به اینکه او مستحق کشتن بود و علی امر به کشتن وی صادر نموده است. و دشمنانش با این کار می‌خواستند به علی ایراد بگیرند که او بر کشتن خلیفه مظلوم و شهید، قاتلان را یاور بوده است. چون صبر کرده و از او دفاع ننموده است و در دفاع از وی خون مسلمانی ریخته نشده است. پس چگونه باید او را اطاعت کرد؟! و نمونه های دیگر از این مسائل که منحرفین از طرفداران عثمانیه و علویه به آن دامن می‌زدند و آن را سبب تحلیل مسائل قرار می‌دادند. اما هر دو دسته از طرفین به این امر اقرار داشتند که معاویه همتای علی نیست و در صورت امکان خلافت علی، جایز نمی‌دانستند دیگری خلیفه باشد. چون فضیلت و سبقت علی در اسلام، علم، دین، شجاعت و دیگر فضائل او بر همگان آشکار و معلوم بود، چنانکه فضائل دیگر برادرانش چون ابوبکر ، عمر و عثمان و بقیۀ اصحابش آشکار بود و از اهل شورا غیر از او و سعد بن ابی وقاص کسی نمانده بود. سعد نیز این امر را ترک نموده و این امر منحصر در عثمان و علی بود و آن هنگام نیز که عثمان وفات نمود فرد معینی جز علیس برای این امر باقی نمانده بود. و تنها شر و فتنه به سبب قتل عثمان روی داد که این امر باعث قوت گرفتن اهل ظلم و عدوان، و ضعف اهل علم و ایمان گردید، تا جایی که این تفرقه و اختلاف به جایی رسید که اطاعت کردن از دیگری بهتر از اطاعت کردن از وی شد و به خاطر همین مسائل است که الله تعالی به جماعت و ائتلاف امر می‌کند و از تفرقه و اختلاف نهی می‌نماید. در همین مورد گفته‌اند: «ما يكرهون في الجماعة خير مما يجمعون من الفرقة» «آنچه در جماعت موجب ناخرسندی است از آنچه در تفرقه موجب خرسندی است بهتر است».

حديث عمار

جواب سؤال سوم:

اما در مورد حدیثی که رسول اللهص به عمار می‌فرماید: «تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ» «گروهی باغی تو را می‌کشند». گروهی از اهل علم بر آن خرده گرفته‌اند، اما مسلم آن را در صحیح خود آورده است و در بعضی از نسخه های بخاری نیز موجود است. بعضی آن را تأویل کرده‌اند و گفته‌اند: منظور از باغی طالبان خون عثمانند. چنانکه گفته‌اند: «نَبغِي ابن عفان بِأَطرافَ الأسلِ» «ما با لبه‌های تیز شمشیر طالب خون عثمان هستیم». اما این تأویل صحیح نیست بلکه آنچه رسول اللهص گفته همان صحیح است و در اینکه عمار را گروه باغی کشتند با آنچه ذکر کردیم منافات ندارد، چون این امر همان گونه است که الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٠﴾ [الحجرات: 9- 10]. «هرگاه دو گروه از مؤمنان به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنها در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد، بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا بر می‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و عدالت را به کار ببرید چرا که خداوند عادلان را دوست دارد. مؤمنان برادر یکدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار دارید و از خداوند ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود».

علی‌رغم کشتار و بغی آنان را مؤمنانی می‌داند که برادر یکدیگرند و علی‌رغم اینکه به جنگ گروه باغی دستور می‌دهد آنها را مؤمن می‌خواند. بنابراین این طور نیست که هر چیز بغی، ظلم یا تجاوز باشد باعث خروج از ایمان و موجب لعن گردد. خصوصاً اگر این امر در مورد کسانی باشد که جزو بهترین امت اسلام مربوط به خیر القرون هستند.

تقسيم‌بندی مربوط به اهل بغی

هرکس باغی، ظالم یا متعدی و متجاوزگر باشد و یا مرتکب گناهی شود، به دو دستۀ کلی تقسیم می‌گردند: یا اهل تأویل می‌باشند یا اهل تأویل نیستند. دسته اول که اهل تأویلند و مجتهد می‌باشند، اهل علم و دینند و از جمله کسانی می‌باشند که اجتهاد نموده‌اند، بعضی از آنها معتقد به حلال بودن اموری شده‌اند و بعضی همان امور را حرام دانسته‌اند. چنانکه بعضی از آنها تعدادی از انواع نوشیدنی‌ها را، بعضی دیگر تعدادی از معاملات ربوی و گروهی نیز عقود تحلیل و متعه و امثال این‌ها را حلال دانسته‌اند. این امر و نمونه‌هایی همچون آنها را از بهترین علمای سلف نقل کرده‌اند. این دسته از مجتهدین اهل تأویل و تفسیر غایت امرشان این است که دچار خطا شده‌اند. الله تعالی می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَاۚ﴾ [البقرة: 286] «پروردگارا اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم ما را به خاطر آن مؤاخذه مکن». و در صحیح وارد است که الله تعالی این دعا را مستجاب گردانیده است. و در جای دیگر از داود و سلیمانإ خبر می‌دهد که آنها هردو در موردی حکم کردند و یکی از آنها را به علم و حکمت تخصیص می‌گرداند علی‌رغم اینکه هر دوی آنها را به واسطۀ علم و حکمت می‌ستاید. پس اگر یکی از آنها چیزی را بر خلاف آنچه مجتهد دیگر فهم کرد، فهمید؛ بدین سبب ملامت نمی‌شود و این امر مانعی برای دینداری و علمش نیست هر چند اگر آن را به صورت واقعی می‌دانست و باز همانگونه که خود فهمیده بود حکم می‌کرد، گناه و ظلم بود و اصرار بر آن باعث فسق می‌شد لکن هرگاه به ضرورت، تحریم آن را دانست، حلال دانستنش کفر خواهد بود. بغی از این مقوله است. اما هنگامی که باغی مجتهد و اهل تفسیر و تأویل باشد و برایش مشخص و معلوم نگردد که او بغی نموده است بلکه خود را بر حق می‌دانست، هر چند در عقیده اش دچار خطا گشته، نباید او را باغی خواند تا چه رسد به اینکه این امر موجب فسق او باشد، و کسانی هم که می‌گویند: باید با اهل بغی صاحب تأویل جنگید در مورد جنگشان با آنها می‌گویند که جنگ ما با آنها برای برطرف کردن ضرر بغی آنهاست و این جنگ را عقوبتی در مقابل کارشان نمی‌دانند بلکه آن را وسیله‌ای برای منع کردن تعدی و تجاوز به حساب می‌آورند و می‌گویند که: آنها بر عدالت باقی مانده‌اند و فاسق نیستند و آنها را چون غیر مکلف می‌دانند که مسئول اعمال خویش نیستند همانگونه که کودک، دیوانه، فراموشکار، بیهوش و خوابیده را از تجاوز و تعدی باز می‌دارند تا ظلمی از آنها صادر نشود حتی مانع از تجاوز حیوانات می‌شوند. و به نص قرآن کسی که مؤمنی را به خطا هر چند گناهکار نیست بکشد، باید دیه پرداخت نماید. به همین دلیل کسانی که حد شرعی بر آنها لازم شده است بعد از آنکه بر آنها مسلط شدند امام مسلمین حد شرعی را در موردشان اجرا می‌کند، حتی اگر توبه کرده باشند. هرچند توبه‌کننده از گناه بسان کسی است که گناه نکرده است و باغی اهل تأویل در صورت ارتکاب عملی که موجب حد شرعی گردد در مذهب مالک، شافعی و احمد بر او حد شرعی جاری می‌گردد و امثال اینگونه مسائل، متعدد و فراوانند. پس اگر بنا را بر این بگیریم که بدون تفسیر و تأویلی بغی صورت گرفته است در آن صورت گناهی واقع گشته است و گناه نیز عقوبت آن به واسطۀ سبب‌های متعددی چون حسنات محو کننده سیئات، و مصائب و گرفتاری‌هایی که کفاره گناهان می‌باشند و چیزهای دیگر زایل می‌گردد. و حال اینکه عمار را گروه باغی کشته بدین معنی نیست که حتماً جریان دامنگیر معاویه و اصحابش باشد بلکه ممکن است مقصود آن گروه باشند که به او حمله کردند و وی را به قتل رساندند و آنها جزئی از سپاهیان بودند و هرکس راضی به کشتن عمار باشد حکم وی همان حکم قاتل عمار است، و آنچه معلوم و آشکار است در آن لشکر کسانی چون عبدالله بن عمرو بن عاص و کسان دیگر بوده‌اند که به کشتن عمار راضی نبودند، بلکه همه حتی معاویه و عمرو بن عاص کشتن عمار را انکار کردند. روایت است که معاویه کشتن عمار را بدین گونه تأویل نمود و گفت: قاتل عمار همان کسی است که وی را به این معرکه آورد، نه کسانی که او را کشتند و علی این تأویل را بدین گونه رد کرد و گفت: بنابراین در صورت صحت این تأویل ما قاتل حمزه سید الشهداء هستیم و در این جریان شکی وجود ندارد که آنچه علیس گفت صحیح است. اما برای کسی که بخواهد در گفتگوهایی که بین علماء در مناظراتشان روی داده و حال آنکه بین آنها جنگ و قتال و تسلط نیز مطرح نبوده بنگرد. تأویلاتی از نصوص را در کلام آنها می‌بیند که به درجات زیاد ضعیفتر از تأویل معاویه است.

هرکس این تأویل را بپذیرد رأی او این نخواهد بود که معاویه قاتل عمار است، بنابراین او را باغی نمی‌داند هرچند در نفس امر و واقع باغی باشد او اهل تأویلی است که دچار خطا شده است.

آيا با قاتل عمار بايد جنگيد؟

در بین فقهاء نیز اتفاق بر این نیست که باید هرکس عمار را کشته با وی جنگید. بلکه دو قول مشهور دارند و طرفدارانش از اکابر صحابه هستند، بعضی از آنها نظرشان جنگیدن همراه با عمار و گروه اوست و دسته دیگر معتقدند که باید به طور مطلق از جنگ دست کشید. در هر دو گروه کسانی از سابقین اولین قرار دارند. عمار، سهیل بن حنیف، محمد بن مسلمه، اسامه بن زید، عبدالله بن عمر و امثال آنها قرار گرفته‌اند و شاید اکثر بزرگان صحابه بر این رأی و نظر بودند که از جنگیدن خودداری نمایند و در هر دو لشکر بعد از علی افضلتر از سعد بن ابی وقاص موجود نبود که ایشان از جمله قاعدین بود. حدیث عمار را کسی که معتقد به جنگ و قتال است مورد استناد قرار می‌دهد، چون اگر قاتلان او باغی باشند، الله تعالی فرموده: ﴿فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي﴾ «با آن دسته که ستم و تعدی می‌ورزند بجنگید».

عقيدۀ قاعدين در جنگ و همراهی نكردنشان با گروه‌های متخاصم

اما کسانی که از جنگیدن خودداری کردند و نظرشان بر این امر بود و به احادیث صحیحی از پیامبرص استناد می‌کردند که در هنگام فتنه، نشستن بهتر از جنگیدن است و می‌گفتند: این جنگ و امثال آن قتال الفتنة یعنی جنگیدن در هنگام فتنه است، چنانکه حدیث صحیح در این زمینه گویا و روشن است و رسول اللهص در این مورد دستور به جنگ صادر ننموده و به آن راضی نبوده است بلکه به صلح راضی و به قتال اهل بغی امر کرده است. و در این مورد هم نفرموده از همان آغاز کار، جنگ کنید؛ بلکه فرموده: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩﴾ [الحجرات: 9]. «هرگاه دو گروه از مؤمنان به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنها در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد، بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا بر می‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و عدالت را به کار ببرید چرا که خداوند عادلان را دوست دارد».

شروع جنگ را الله تعالی امر نفرموده بلکه دستور داده است، هرکس بغی بر علیه او انجام گیرد با آن که بغی کرده، بجنگد چون در آن صورت قتل و کشتن هر باغی واجب می‌شد چون اکثر مؤمنان و غالب مردم مرتکب بغی و ظلم هستند. بلکه وقتی دو طایفه از مؤمنان جنگیدند آنچه که واجب است بایستی در بین آنها اصلاح ایجاد کرد و با هیچکدام از آنها مأمور به جنگیدن نیستند و اگر بعد از آن یکی از آنها بغی کرد، کشته می‌شود چون جنگ را ترک نمی‌کند و اصلاح را واجب نمی‌داند و شرش جز با جنگیدن دفع نمی‌گردد. در آن وقت جنگیدن با او به منزلۀ جنگ با تجاوزگری است که به جان و مال مردم دستبرد می‌زند و ظلمش از دیگران تنها با جنگیدن دفع می‌شود. چنانکه رسول اللهص فرمودند: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَمَنْ قُتِلَ دُونَ دِينِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَمَنْ قُتِلَ دُونَ دَمِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَمَنْ قُتِلَ دُونَ أَهْلِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»[[11]](#footnote-11). «کسی که به خاطر مال، دین، خون، و ناموسش کشته شود، شهید است». بر این اساس اگر تمام لشکریان باغی باشند در ابتدا نباید با آنها جنگید بلکه مأمور به اصلاح در بین آنها هستیم و همچنین جنگیدن با آنها وقتی که در بین خود دارای اختلاف آراء و در اطاعت و فرمانبرداری ضعیف هستند، جایز نیست. مقصود این است که این حدیث لعن احدی از اصحاب را مباح نمی‌کند و موجب فسق او نمی‌شود.

جواب سؤال چهارم:

اهل بیت به حمد و ثنای الله هرگز سب نشده و مورد ناسزاگویی واقع نشده‌اند.

جواب سؤال پنجم:

حجاج احدی از بنی هاشم را نکشته است تنها از اشراف و بزرگان عرب کسانی را کشته و او با دختر عبدالله بن جعفر ازدواج کرد اما چون فرزندان عبد مناف، بنی هاشم و بنی امیه به این کار راضی نبودند همین امر باعث جدایی بین آنها گشت. زیرا آنها را همتای هم نمی‌دانستند. والله أعلم.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين

1. - أخرجه بخاری و مسلم فی صحیحهما و ترمذی، ابوداود و ابن ماجه فی سننهما و احمد فی مسنده. [↑](#footnote-ref-1)
2. - بخاری، مسلم، ترمذی، نسایی، ابوداود، ابن ماجه و احمد آن را روایت كرده اند. [↑](#footnote-ref-2)
3. - بخاری، مسلم، ترمذی، نسایی، ابوداود و امام احمد روایت كرده اند. [↑](#footnote-ref-3)
4. - بخاری در المناقب و مسلم در فضائل الصحابه و احمد در مسندش آن را آورده است. [↑](#footnote-ref-4)
5. - أخرجه بخاری و مسلم فی صحیحیهما و ترمذی، ابوداود و ابن ماجه فی سننهما و احمد فی مسنده. [↑](#footnote-ref-5)
6. - رواه ترمذی و قال: حدیث حسن صحیح. [↑](#footnote-ref-6)
7. - بنا به مفاد عهدنامه در صورت پناه آوردن مشركانی كه ایمان می‌آوردند و به مسلمین می‌پیوستند، مسلمانان وظیفه داشتند آنها را تحویل دهند، كه عمل شد. [↑](#footnote-ref-7)
8. - رواه بخاری و مسلم. [↑](#footnote-ref-8)
9. - أخرجه البخاری فی الصحیح، نسائی، ابوداوود و ابن ماجه فی سننهم و احمد فی مسنده و مالك فی موطئه. [↑](#footnote-ref-9)
10. - بخاری در صحیحش و ترمذی، ابوداود، نسائی و امام احمد آن را روایت كرده اند. [↑](#footnote-ref-10)
11. - رواه الترمذی. [↑](#footnote-ref-11)